

بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

آقای دکتر امیرحسین گنج بخش

فهرست مندرجات مصاحبه با آقای دکتر امیرحسین گنج بخش

<u>صفحه</u>	<u>مندرجات</u>
۱	۱- سوابق خانوادگی، دوران تحصیلی، آغاز فعالیت های سیاسی.
۲	۲- وضعیت دانشگاهها و دانشجویان.
۳-۵	۳- تقسیم بندی جناح ها و گروهها و فعالین حزبی.
۷-۵	۴- ارتباط های دانشجویی، اعتصابات، وضع دانشجویان.
۹-۷	۵- ذهنیت دانشجویان، جو سیاسی دانشگاهها- نقش ساواک.
۱۰	۶- تغییر وضع دانشگاهها.
۱۱	۷- تغییر مواضع سیاسی، پیداشدن اختلافات ایدئولوژیک.
	۸- ارتباط با مذهب - سفر به پاریس - تماس با گروههای مخالف - برداشت نسبت به آیت الله خمینی و سخنان او.
۱۲-۱۳	۹- تقسیم بندی های دانشجویان مقیم فرانسه.
۱۴	۱۰- وضع سازمانی مجاهدین، چپ ها، چریکهای فدائی خلق، میزان و نوع همکاری با آنها.
۱۵	۱۱- ارزیابی گروهها از رفتن شاه و روی کار آمدن خمینی- تماس با گروهها.
۱۶	۱۲- نظر نسبت به کل حوادث ایران قبل و پس از انقلاب- وضع سازمان پیکار.
۱۷	۱۳- بازگشت به تهران، همکاری با سازمان پیکار، دلایل مخالفت سازمان با شاه.
۱۸	۱۴- تقسیم بندی سازمان های چپ ایران- سازمان دانشجویان مبارز- بروز

۱۹ - ۲۲	اختلاف در بین گروهها.
۲۳	۱۵- بازگشت به فرانسه، سمینار اتحادیه جهانی دانشجویان و دانش آموزان.
۲۴	۱۶- قدرت گروههای سیاسی، تفاوت های ایدئولوژیک و سیاسی آنها.
۲۵	۱۷- اتحادیه کمونیست ها.
۲۶-۲۷	۱۸- سازمان پیکار و مدل آلبانی.
	۱۹- فعالیت سازمان ها در میان ایرانیان مقیم اروپا- وضع سازمان پیکار در برابر جمهوری اسلامی.
۲۷-۲۸	۲۰- چگونگی برقراری ارتباط با داخل، تشکیلات سازمانی پیکار- واکنش سازمان به کشتارها در ایران- دستگیری اعضای رهبری سازمان پیکار.
۳۰-۳۱	۲۱- از بین رفتن سازمان پیکار- تحولات سال ۶۱.
۳۲	۲۲- تغییر نظر نسبت به مدل آلبانی، بریدن از اندیشه کمونیستی - پیوستن به فعالیت های حقوق بشر.
۳۳	۲۳- عضویت در سازمان جمهوریخواهان ملی.
۳۴	۲۴- برداشت جدید نسبت به انقلاب و روحانیت.
۳۵	۲۵- نقش روشنفکران.
۳۶-۳۷	

برنامه تاریخ شفاهی

آقای دکتر امیرحسین گنج بخش

مصاحبه شونده :

آقای دکتر هرمز حکمت

مصاحبه کننده:

۱۶ و ۲۳ ژوئن ۱۹۹۱،

بنزدا، مریلند

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با آقای امیرحسین گنج بخش مصاحبه کننده هرمز حکمت شانزدهم ژوئن ۱۹۹۱ واشنگتن، دی. سی.

سؤال : آقای دکتر گنج بخش خیلی ممنون که حاضر شدید با ما مصاحبه کنید خواهش می کنم به عنوان مقدمه کمی از زندگی خانوادگی و تحصیلتان برایمان بگوئید تا بعد به سؤالات بعدی بپردازیم.

آقای گنج بخش : من در چهارم آبان ۱۳۳۴ در کویت متولد شدم، دلیل اینکه در پاکستان متولد شدم این بود که پدر من مأمور وزارت خارجه بود آنجا و من تا ۳ سالگی آنجا بودم. دوران دبستانم را یکسال در ترکیه در اسلامبول در مدرسه ایرانیان بودم و دو سال در میسیون لاتیک فرانسز در دمشق. بعداً به ایران آمدم و در مدرسه سن لوئی بودم تا کلاس هشتم و بعد مدرسه رازی تا دیپلم، بعد از دیپلم در کنکور سراسری شرکت کردم، در رشته مهندسی الکترونیک که دانشکده علم و صنعت قبول شدم و تا سال ۱۹۷۸ در ایران بودم و سال ۱۹۷۸ به فرانسه آمدم و آنجا به دلیل فعالیت های سیاسی دیگر تقریباً تحصیل نمی کردم تا سال ۱۹۸۳ که مجدداً شروع به تحصیل کردم یک چیزی معادل فوق لیسانس را در فرانسه گرفتم در انتقال حرارت و ماده و بعد هم دکترایم در بایلو مدیکال اینجینیرینگ گرفتم.

سؤال : شما می توانید یک کمی راجع به اولین جریاناتی که، جریانات سیاسی که در ایران توجه شما را جلب کرد و سالی که علاقمند به کارهای سیاسی در ایران شدید صحبت بکنید؟

آقای گنج بخش : خوب من در دوران دبیرستان به دلیل موقعیت خانوادگی که داشتم، نه خود پدرم، خود پدرم مصدقی بود ولی، دیگر فعالیت سیاسی نداشت.

سؤال : ایشان کارمند وزارت خارجه بودند.

آقای گنج بخش : بله. بلکه به دلیل دائی هایم، پسرعموهای مادرم و برادرم که آمریکا بود و می آمد و یک سری اخبار سیاسی برایم می آورد، تا حدودی به مسائل سیاسی آشنا بودم ولی نوع شناخت مسائل سیاسی بیشتر همین مخالفت با دیکتاتوری و به این صورت مطرح بود.

سؤال : سال دبیرستان دیگر، چه سال دبیرستان؟

آقای گنج بخش : بله، مثلاً کلاس نهم و دهم، یازدهم و دوازدهم.

سؤال : که مصادف می شود با چه سالی؟

آقای گنج بخش : مثلاً سالهای ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲، بیشتر ولی مسئله این بودش که ممکن بود من مخالف سیستم شاه بودم ولیکن زندگی در دوران دبیرستان زندگی خیلی معمولی بود یعنی چه می دانم به پارتی می رفتم، موهایم بلند بود و، از این جور حالت ها وجود داشت. ولی چیز اساسی سیاسی من موقعی بود که وارد دانشکده علم و صنعت شدم. اولین موضوع جالب هم این بود که من موهایم بلند بود بعد از اینکه رفتم دانشکده دو روز بعد یکنفر از سال بالائی ها آمد به من گفتش که اگر می خواهی توی این دانشگاه باشی باید موهایت را کوتاه کنی و من رفتم موهایم را کوتاه کردم. موهایم را بسیار کوتاه کردم و سبیل گذاشتم و عملاً وارد آن فرمی شدم، فرم به اصطلاح اجتماعی شدم که آن موقع اوضاع سیاسی ایران، اوضاع سیاسی مخالف رژیم شاه می طلبید.

سؤال : علت اینکه آن شاگرد سال بالا از شما خواست که موهایتان را کوتاه کنید چه بود که با کوتاه کردن مو وارد جرگه سیاسی می شوید؟ پذیرفته می شوید از طرف آنها؟

آقای گنج بخش : بله، یعنی مسئله این بودش که یک شک فرهنگی هم به من وارد آمد. من از یک مدرسه ای مثل مدرسه رازی رفته بودم توی دانشگاهی که عملاً آن سالی که من قبول شدم هیچ دختری قبول نشده بود. یک نوع روابط ویژه ای توی این دانشگاههای فنی ایران حاکم بود و یک حالت سربازخانه داشت. همه یک جور لباس می پوشیدند و یا بهتر است بگوئیم که دو جور لباس می پوشیدند. یعنی مذهبی ها یک جور بودند، بچه های چپی یک جور دیگر. ولی سر یک سری چیزهای مشترک هم داشتند، همه شان مثلاً کت سربازی داشتند. مذهبی ها ته ریش داشتند، کمونیست ها سبیل داشتند و عملاً آدم اگر قرار بود آنجا به اصطلاح مورد قبول واقع بشود، حتماً لازم بود که هم رنگ جماعت بشود.

سؤال : در این تقسیم بندی که شما کردید اسمی از مصدقی یا ملیون نبردید، وجود نداشتند.

آقای گنج بخش : نه چیزی به نام حداقل من هیچ میدانم که هیچ باصطلاح دانشجویی نبوده که خودش را وصل بکند به نهضت ملی، بلکه فقط آن چپی ها بودند و مذهبی ها. حالا مذهبی ها یک دسته های خودشان داشتند، دسته های حزب اللهی داشتند، دسته های مجاهد داشتند، دسته های شریعتی داشتند و آن چپی ها که عمدتاً بچه های چریک فدائی بودند.

سؤال : در بین دسته مذهبیون این تفکیکی که شما کردید قابل لمس بود؟ یعنی واقعاً حلقه های خودشان را سازمان های خودشان را یا جلسات خودشان را داشتند؟

آقای گنج بخش : جلسه که اصلاً نمی شد راجع بهش صحبت کرد، چون آن موقع ممنوع بود چنین جلساتی، ولی می شد فرق قائل شد. البته نه سال ۵۲ که آن موقع وارد دانشگاه شدم ولی سال ۵۴، بین بچه های حزب اللهی مثلاً با بچه های مجاهد، فرق داشتند با هم.

سؤال : از چه نقطه نظر؟

آقای گنج بخش: حرف هایشان با همدیگر فرق داشت مثلاً مجاهدین آن جوری به خمینی رفرانس نمی دادند. بچه های حزب اللهی . . .

سؤال : به همین نام هم شناخته می شدند آن موقع. حزب اللهی؟

آقای گنج بخش : بهیچوجه.

سؤال : به چه عنوان شناخته می شدند؟

آقای گنج بخش : خوب اینها بچه های، مثلاً توی ذهن ماها آن جوری بودش که اینها بچه های خیلی فناتیک مذهبی هستند. آنها بچه های مجاهدند. چون مثلاً ما که چپی بودیم آن موقع به بچه های مجاهدین خیلی نزدیکتر خودمان را احساس می کردیم تا به حزب اللسی ها. حزب اللسی ها خیلی قشریت زیادی توی مناسبات مختلف داشتند، مثلاً نمونه اش این است که سال ۵۴ بود که رژیم شاه سال زن اعلام کرد اگر اشتباه نکنم، و بهمین دلیل هم دانشکده علم و صنعت به این مناسبت قرار شد ۲۰٪ در هر رشته ای خوب، دختر بگیرد. بعد از اینکه این دخترها را گرفت بعد، حالا کاری ندارم که حدود ۹ ماه اعتصاب بود دانشگاه یعنی واقعاً می شود گفت از یک تابستانی شروع شد بعد ۶ ماه ادامه پیدا کرد بعد در هر صورت اعتصاب به جایی نرسید، این دخترها آمدند. خوب این دخترها مثل هر آدمیزادی مثلاً سیگار می کشیدند. مثلاً یک دختری که در تریا سیگار کشیده بود اینها این قدر با قند توی سرش زده بودند، این رفتارها بود.

سؤال : حزب اللسی ها؟

آقای گنج بخش : آره، خوب رفتارهای یک بچه های خیلی قشری تر، خوب مجاهدین، بچه های مجاهد، کمتر حساسیت داشتند. بچه های چپی هم البته داشتیم ما. البته ماها هم خوشمان نمی آید که دختر سیگار بکشد ما اصلاً فکر می کردیم بله این سیاست استعماری است که دخترها را به زور بیاورند توی دانشگاه که گول بزنند بچه ها را که اینها به کارهای سیاسی و اعتصاب زیاد کاری نداشته باشند.

سؤال : خوب، شما گفتید که جزء گروه چپ بودید. یعنی چریکهای فدائی؟

آقای گنج بخش : بله، من هوا دار چریکهای فدائی خلق بودم.

سؤال : چه وقایعی که منجر شد یا اتفاقاتی یا تماس هایی که منجر شد به این، که شما به آنها به گروید نه به گروه چپ دیگری چه بود؟

آقای گنج بخش: به این دلیل که خوب من آدم مذهبی نبودم. بعد هم جو آن دوران جو بسیار رادیکالی بود، حالاً می شود این را در زمینه بین المللی توضیحش داد، مسائل ایران هم خیلی نقش بازی می کرد. جوانی هم

حتماً بود. بعد آن زمان تنها نیروی به اصطلاح غیرمذهبی رادیکال ایران، همین چریکهای فدائی خلق بود و تقریباً می توانم بگویم ۹۵٪ بچه هائی که چپی بودند چریک فدائی بودند و محل سربازگیری به اصطلاح چریکهای فدائی همان دانشکده های فنی بود. آنجا زیاد بودند، حتی یکیشان را هم من می شناختم البته نه اینکه می دانستم چریک فدائی هست، بعداً که غیبتش زد و ۶ ماه بعدش اعدام شد، معذرت می خواهم تو درگیری گذشته شد، این مثلاً سرکلاس بغل من هم می نشست.

سؤال : در همان سالی که شما در دانشکده بودید؟ سال بعدش.

آقای گنج بخش : او یک سال از من بالاتر بود ولی بعضی کلاسها را با همدیگر داشتیم. از جمله یک کلاسی بود که پهلوی من، که صد درصد معلوم نبود که این چریک فدائی است. بعداً که چیز شد، از جمله یک دیگر از مسائلی بود یک پسردائی داشتم که او یک دوست داشت توی مدرسه البرز به نام حمید آریان. این حمید آریان بعداً رفت دانشکده فنی تهران و آن هم سال ۵۵ تو درگیری سه روز قبل از حمید اشرف تو درگیری، به اصطلاح فکر کنم توی مهرآباد جنوبی گذشته شد من با او خیلی دوست بودم اینها یک مناسباتی بود، این جوری.

سؤال : خوب حالا یک کمی راجع به نوع فعالیت های سیاسی که می کردید در این دوره یک خورده توضیح بدهید.

آقای گنج بخش : نوع فعالیت های سیاسی در آن دوره، باید توضیح داد که یکسری سازمان های مادر بودند مثل مثلاً سازمان چریکهای فدائی خلق یا مثلاً مجاهدین و غیره، اینها سازمان هائی بودند که بسیار بسته چون فرم چریکی داشتند. ماها آن دوران هوادار این سازمان بودیم، هیچگونه ارتباط تشکیلاتی با اینها نداشتیم. این به این معنی نبود که مثلاً خوب اعلامیه هایشان نمی دانستیم کجاست، می دانستیم که اعلامیه ها را باید در یک گوشه تریا بخوانیم، به ما یک جوری خبرش می رسید. بیشتر شرکت توی اعتصابات بود البته ماها به اصطلاح سازمانده اعتصابات هم نبودیم، سازمانده اعتصابات را می شناختیم.

سؤال : یعنی افراد را به اسم می شناختید؟

آقای گنج بخش : بله، بعضی ها را می شناختیم و آنها، مثلاً نمونه بگویم وقتی که قرار بود که دانشکده اعتصاب بکند بچه های برق که ماها بودیم می رفتیم دانشکده بخش مکانیک را بهم می ریختیم که آنجا مثلاً ما را شناسند کمتر می شناختند و خیلی جالب بود که یک شوخی وجود داشت که هرکدام از این بخش ها ۶ تا آبدار باشی داشت یک چیز عجیبی بود همه هم می دانستند اینها مامورهای دستگاه اطلاعاتی هستند و خوب اگر ماها توی بخش برق شلوغ می کردیم، بخش خودمان، آنها همه ما را می شناختند خوب خیلی خطر بود، درحالی که ما اگر می رفتیم مکانیک شلوغ می کردیم آنها ما را نمی شناختند چون فاصله خیلی زیاد بود. بچه های مکانیک می آمدند مثلاً برق را شلوغ می کردند، یعنی ما ارتباط تشکیلاتی نداشتیم، به آن معنی که دستور بگیریم و غیره ولی خبر می پیچید و به ما گفته می شد یا مثلاً اعلامیه زده می شد که می گفتند فلانروز اعتصاب است.

سؤال : آن وقت با دانشگاههای دیگر مثلاً دانشگاه تهران، دانشگاه ملی، دانشگاه صنعتی هم هیچ نوع ارتباط داشتید در آن سالها؟

آقای گنج بخش : ارتباط سازمانی و اینها اصلاً.

سؤال : یعنی شرکت در اعتصابات و یا همدردی کردن یا اعلامیه دادن.

آقای گنج بخش : همدردی چرا، ولی هیچ موقع موردی نشده بود که ما برویم یک دانشگاه دیگر اعتصاب کنیم همیشه خوب وقتی خبر می رسید مثلاً پلی تکنیک اعتصاب کرده به عنوان همدردی مثلاً دانشکده ما هم اعتصاب می کرد. آن دوران کوچکترین بهانه ای یا کوچکترین دلیلی برای اعتصاب خوب بود.

سؤال : دلائل معمولاً چه بود؟، صنفی بود دیگه؟

آقای گنج بخش : بعضی مواقع صنفی بود. این تعجب است که حتی رژیم یا مأمورین آن موقع سعی می کردند، تفکیک قائل نبودند یعنی اینکه این اعتصاب صنفی است یا این اعتصاب سیاسی. همیشه گادر می آمد و

درگیری ایجاد می شد و میزد و بمحض اینکه هم این اتفاق می افتاد خوب سریع بُرد سیاسی پیدا می کرد. حتی مثلاً مواردی بود که سر اینکه بچه ها نمی خواستند امتحان بدهند می گفتند ما نمی خواهیم امتحان بدهیم اعتصاب کرده بودند. بعد همان موقع خوب گارد می آمد درحالی که این موضوع باید از طریق به اصطلاح رئیس بخش یا رئیس مثلاً امور آموزشی و اینها حل بشود وقتی گارد می آمد شلوغ می شد خبر می رسید برق و مثلاً گارد حمله کرده خوب مکانیک و ماشین سازی و راه و ساختمان اعتصاب می کردند.

سؤال : بحث های مفصلی کردند که اگر رژیم سابق در رفتارش نسبت به دانشگاهها و دانشجویان سیاستهای دیگری اتخاذ کرده بود، فی المثل در همین موردی که شما می گوئید که اگر اعتصاب صنفی می شد، یا درخواست های صنفی بود، حتی اگر بهانه ای بود برای کار سیاسی دولت توجه بیشتری می کرد یا از خشونت خودداری می کرد، شاید، شاید این جوّ کاملاً خصمانه در این محیط ها بوجود نمی آمد، شما چه نظری دارید نسبت به این.

آقای گنج بخش : من مخالف این نظرهستم. من فکر می کنم که، آنجا درست است من می گویم اعتصابات صنفی بود ولی وضعیت دانشجویان را آن موقع را باید ببینید. وضعیت دانشجویان در زمان شاه این جور بود که تحصیلاتشان مجانی بود، ۳۰۰ تومان به اصطلاح پول می گرفتند، ۴۵۰ تومان کمک هزینه مسکن می گرفتند، ۳۰۰ تومان هم می توانستند کارهای دیگر بکنند یعنی یک دانشجو می توانست ماهی ۱۰۰۰ تومان پول داشته باشد، توجیبی، این هم بود من خودم مثلاً.

سؤال : با توجه به قدرت خرید ۱۰۰۰ تومان در آن موقع.

آقای گنج بخش : بقول شما. یعنی چیز بود، بعد هم تازه خیلی از بچه ها بودند که از این فرصت استفاده می کردند توی مدارس درس می دادند، آنهایی که احتیاج به کمک بیشتری داشتند. این بنظر من در یک سطح مشخصی، خوب نمی دانم خواست صنفی به آن مفهوم چه بود. مسئله این بود که من فکر می کنم هیچ رابطه ای وجود نداشت بین این دانشجو و آن سیستم، این از یک طرف به خاطر این بود که سیستم به این موضوع فکر نمی کرد این هم درسته و از یک طرف هم این بود که این دانشجوی ایرانی اینقدر مخالف این دستگاه بود که هیچ چیزی را حاضر نبود که قبول بکند. هیچی، جوّ عجیبی بود یعنی جوّ مخالفت تام با

این دستگاه.

سؤال : ریشه این مخالفت تام چه بود؟ اگر به این ترتیب که شما می گوئید دانشجو از نقطه نظر رفاه نسبی آن موقع وضعیت خوب بود، به دانشگاه راه پیدا کرده بود، وضعیت از لحاظ کمک هائی که دولت می کرد نمی توانست نارضایتی داشته باشد اجتماع آن موقع ایران ۱۳۵۲، ۱۳۵۳ در مجموع از نقطه نظر اقتصادی چندان بد نبود، از نقطه نظر آزادی های فرهنگی هم که خوب بود، این مخالفت کامل تمام عیار با دولت را شما دلائلش را چه می دانید؟

آقای گنج بخش : اولاً یک نکته ای شاید یادم رفت بیاید و آن این بودش که این کمکی که دولت می کرد همه به این حساب می گذاشتند که ایران مملکت ثروتمندی است و باید بکند. یعنی حداقلی است که باید بکند، هیچکس این را به عنوان یک پوئن مثبت ارزیابی نمی کرد، کم هم دارد می دهد یک چیزی هم بیشتر باید به ما بدهد. این یک وجه به اصطلاح این مسائل هست، وجه دیگر مسائل این است که شاه همیشه عامل خارجی محسوب می شد، این یکی از مهمترین مسائلی بود در رابطه با رژیم شاه باید بهش فکر کرد. یعنی هیچ وقت توی ذهنیت یک روشنفکر ایرانی این موضوع جا نمی افتاد که این شاه مثلاً شاه ایران است دارد این کارها را می کند، چون اگر این جور می بود خوب می گفتند شاه یک سری کارهای خوب می کند. همیشه این به عنوان عامل استعمار و نماینده یک قدرت خارجی مطرح بود که این دستور می گیرد که این کارها را بکند. این هم به اصطلاح می شود گفت آن غرور ملی، که برای خودش معنی خاصی دارد، آن غرور ملی همیشه جریحه دار بود که بله ماها این امریکائی ها هستند که دارند چیز می کنند، هیچکس اصلاً این مفاهیم نظیر شاه امریکائی و غیره، اینها همش نشان دهنده این است و این مخالفت که بله ما باید استعمار را بیرون کنیم از ایران. این بحث و دوم هم همانجور که عرض کردم جو رادیکال یعنی اینکه ایده آل این نبودش که، به همین دلیل سؤال اولی که شما کردید یک کسی بودش مثلاً توی دانشجویان که مثلاً از نهضت ملی بیاید بگویند که بله شاه باید سلطنت کند نه حکومت، اصلاً همچنین حرفها مطرح نبود حرف این بودش که بله باید زد و این دستگاه سرمایه داری و امپریالیست را همه را با همدیگر یکجا مثلاً بیرون کرد، این جور می.

سؤال : خوب این بیشتر قاعدتاً نقطه نظر گروههای چپ بود بخصوص فدائیان . آیا گروههای حزب اللهی و طرفداران مجاهدین خلق، طرفداران شریعتی اینها همینطور فکر می کردند؟

آقای گنج بخش : بله. همشون.

سؤال : کاملاً رادیکال؟

آقای گنج بخش : بله همشون.

سؤال : خوب چه ارتباطی بین این دو نیرو بود هیچ نوع همکاری هم بود یا جدل بود یا بحث بود چه بود بین چپ و مذهبی؟

آقای گنج بخش: بحث ها بیشتر توی خانه ها می گذشت یعنی یا توی .

سؤال : کوریدورهای دانشگاه؟

آقای گنج بخش : نه توی کوریدورها کسی جرأت این حرفها را نداشت. از ترس ساواک کسی از این حرفها نمی زد، ولی مثلاً توی خانه من پیش آمده بود که، من اولین بار که اسم حزب الله را شنیدم توی خانه خودم بود که ما که چپی بودیم.

سؤال : به همین عنوان حزب الله؟

آقای گنج بخش : به عنوان حزب الله.

سؤال : در ۱۳۵۲، ۵۳؟

آقای گنج بخش: ۱۳۵۵، که یکی از همکلاس های من که الان هم یک کاره مهمی است توی رژیم، این آمده بود خانه ما با دونفر دیگر از دوستان که داشتیم درس می خواندیم و این هم از آن بچه های بسیار فعال مذهبی بودش که هر اعتصابی که می شد ساواک او را یک هفته می برد، در هر صورت اصلاً بدون اینکه

شرکت بکند یا نکند همیشه به اصطلاح می بُردش، بعد یک بحثی درگیر شد بین ماها که بله ما چپی ها، این بحثی بود که ما حزب کمونیست داریم، حزب باید تشکیلات بشود سازمان وجود داشته باشد اگر بخواهیم عوض بکنیم. یک همچنین بحثی بود گفت ما هم داریم درقرآن اسمش حزب الله، ما این را به شوخی درکردیم گفتیم ول مان کن فلانی، دیگر تو هم هرچیزی را می خواهی به اصطلاح چیز کنی ولی. بعد معلوم شد نه این حزب الله به اصطلاح یک ریشه و اساسی دارد.

سؤال : تخمینی شما می‌توانید بزنید از اینکه تعادل این نیروها چه بود؟ یعنی تعداد نسبت درصد دانشجویانی که متمایل به عقاید مذهبی بودند، در مقابل چپگراها چند بود، چقدر بود؟

آقای گنج بخش : خیلی عوض شد از ۵۲ تا ۵۵ یکم عوض شد، یعنی همیشه دانشگاهها، دانشگاه فنی عمدتاً دست بچه های چپی بود. سال ۵۴، ۵۵ می شود گفتش که فکر می کنم نقش اساسی را دونفر بازی کردند یکی شریعتی بود یکی آل احمد. اولین بار که روسری دیده شد نه به عنوان کسی که آدم می‌فهمید که مثلاً ممکن است از یک خانواده خیلی مذهبی بیاید چون معلوم بود، از اینکه به عنوان یک نمایش سیاسی روسری مطرح شد سال های ۵۴، ۵۵ بود و می شود گفتش که مذهبی ها بسیار قویتر شدند از به اصطلاح چپی ها، یک اختلاف بزرگ هم یک سال بوجود آمد اگر اشتباه نکنم هم ۵۶ بود که قرار شد به اصطلاح یک نمایش کتاب بگذارند، آنجا بود که دعوا شد بین مذهبی ها و چپی ها و دو تا نمایشگاه شد که آنها کتاب های شریعتی و آل احمد را برداشتند و این ور صمد بهرنگی و اینها را گذاشتند، ولی بنظر من این تعادل سال ۵۵ به نفع مذهبی‌ها بود.

سؤال : پس آزادی آوردن کتاب های ایدئولوژیک، سیاسی یا مذهبی در آن سال بود؟

آقای گنج بخش : سال ۵۶.

سؤال : سال ۵۶ و قبلش نه.

آقای گنج بخش : قبلش بسیار چیز بود.

سؤال : پس ۵۶ را یک نقطه عطفی می شود حساب کرد.

آقای گنج بخش : بله دقیق، سال ۵۶ یعنی آن سالی بودش که در زمینه مسئله فضا باز سیاسی مطرح شده بود و تمام اینها.

سؤال : خوب شما گفتید که ۱۹۷۸ از ایران آمدید، چند وقت قبل از انقلاب بودید.

آقای گنج بخش : من حدود ۶ ماه .

سؤال : خوب از این ۱۳۵۶ تا آن وقتی که از ایران خارج شدید نوع فعالیت های سیاسی که می کردید می توانید یک خورده بگوئید چه بود.

آقای گنج بخش : بدو خدمتتان بگویم که سال بعد من آن نظرم عوض شد، بعد دیگر فدائی نبودم به دلیل فضای باز سیاسی با بچه های سازمان مجاهدین خلق که آن زمان مارکسیست - لنینیست شده بودند اختلاف پیدا کرده بودم سر این بحث حالا نمی دانم تا چه حد منطقی بود که به اصطلاح مَش چریکی مش غلطی است و باید رفت توی طبقه کارگر کار کرد بحث به اصطلاح کمونیستی بود و مسئله شوروی بود، این بودش که ماها شوروی را سوسیالیست امپریالیست می دانستیم و آنها مثل چریکها، سوسیالیست می دانستند و بیشتر تمایلات چینی، آلمانی. اوائل سال ۵۷ بود که دیگر توی دانشگاه و آنجاها روابط دیگر روابط علنی شده بود تا حدودی، یعنی دیگه نشریات کاملاً پخش می شد و خوانده می شد و من هم با بچه های همین مجاهدین و اینها ارتباط داشتم و بعد اینکه من هم که آمدم فرانسه اصلاً خودم رفتم به بچه های مجاهدین در جامعه اروپا اینها معرفی کردم گفتم من فلانی هستم از ایران آمدم بیرون به این صورت. حالا نوعش را اگر بخواهید شرکت در تظاهرات، مثلاً یادم است یک دفعه چون از دانشگاه علم و صنعت مسلماً چیز بود توی نارمک بود آمدم با پرچم امریکا آمدم تو ۷ حوض نارمک آتش زدیم.

سؤال : ولی در این ماههای نزدیک به خروج شما از ایران که محیط، فضای آزاد سیاسی ایجاد شده بود و

بطور آشکار نیروهای مختلف بحث می کردند و فعالیت می کردند و انتشارات خودشان را داشتند، شما چقدر به مرحله سازماندهی نزدیک شدید، تشکیلاتی و دیسپلین تشکیلاتی؟ یا در این زمان هم باز گرایش بود فقط.

آقای گنج بخش : این گرایش بود که با ارتباط بود آن موقع هم هنوز مسئله به این صورت خیلی باز مطرح نشده بود که همه چیز کنند ولی خوب ارتباط مثلاً با یکی از افرادی که من می شناختم که بعداً فهمیدم که مجاهد است اصلاً از آن طریق، مثلاً من مجاهد "میم لام" . . . شده بودم او به ما به می گفت، او به ما نشریات را می داد فلان می کرد، تمام به اصطلاح . .

سؤال : ولی جلسه غیرعلنی نداشتید؟

آقای گنج بخش: جلسه غیر علنی مثلاً، چرا مثل توی خیابان راه می رفتیم یا مثلاً توی خانه یکنفر جمع می شدیم، آن موقع هنوز فرم سازمانی نداشتیم یعنی به من نمی گفتند که شما مثلاً عضو ما هستید، این جور مطرح نبود چون هنوز خیلی بسته بود، هنوز سازمان ها فرم سازمان های چریکی را داشت که از بالا دستور می دادند و مثلاً پایه باید اجرا می کرد.

سؤال : قبل از اینکه شما از ایران بیائید بیرون طبیعتاً آن موقع محسوس بود که ایران درآستانه یک تحولات خیلی بزرگی است، شما چه می دیدید و چه انتظار داشتید که اتفاق بیفتد؟ خیلی با دید مثبت نگاه می کردید، نگران بودید، حالت روحی و پیش بینی چه بود در آن موقع؟

آقای گنج بخش : شخصاً، شخص من هیچوقت با مذهب رابطه خوبی نداشتم. اصلاً هم خوشم نمی آمد از این مذهبی ها ولیکن همه موضوع را توی روندی می دیدم که خوب در انقلاب، اولاً یک واقعیتی را بگویم ما چپی ها واقعاً مذهبی ها را دست کم گرفتیم، همیشه فکر می کردیم که اینها نه کلانه سرشان می شود، نه سازماندهی بلدند نه کاری بلدند نه فلان، ما هم که نماینده تاریخیم خوب ما می رویم جلو اینها آخر سر یک جایی، اصلاً متوجه این موضوع نبودیم که اینها دارند چه کار می کنند. این یک نکته است، نکته دوم هم این که همه چیز، شاه مظهر خوب، بدی مطلق. ما هم رابطه با مذهبی ها داشتیم یعنی بچه های مذهبی را

می دیدیم و همش فکر می کردیم دوش بدوش همدیگریم همین جور که در اعتصابات که شرکت می کردیم اینجا هم می گفتیم خوب حالا این مذهبی ها درست است که یک سری حرف می زنند ولیکن خوب ما بعداً انقلاب می کنیم بعد یک پله از اینها جلوتر می رویم، همه مسئله این جوری مطرح بود واسه ما. آن بد مطلق برود بعد هرچه که پیش آمد خوش آمد، این که می گویند بحث بعد از مرگ شاه واقعاً این جوری بود یعنی هیچکس به این موضوع کمتر فکر می کرد، حداقل آن موقع که من ایران بودم. بعد هم یک سری مسائل پیش آمد همیشه هم تا موقعی که به خود آدم حمله نکنند آدم هیچوقت این را احساس نمی کند وقتی خمینی نطق کرد راجع به کمونیست ها که بله این کمونیست بد هستند، گفتیم چرا این جوری کرد، این جوری، آن موقع هم در پاریس بود نه در ایران.

سؤال : خوب شما آن موقع که از ایران خارج شدید به قصد ادامه تحصیلات، آیا درعین حال فکر می کردید که وارد پاریس شدید کار سیاسی جدی را شروع بکنید؟

آقای گنج بخش : بله من اصلاً این جوری آمدم مثلاً از روز اول البته من آمدم به گرنوبل رفتم آنجا یک مرکزی بود که مال همین بچه های مجاهدین و اینها هم بود رفتم خودم را معرفی کردم.

سؤال : آن آدرس را قبلاً داشتی.

آقای گنج بخش : بله می دانستم، بعد من آنجا فعالیت سیاسی ام را شروع کردم ولی در آن دوران اصلاً گرنوبل نبودم همش پاریس بودم و توی تظاهرات های مختلف شرکت داشتم و بعد هم از همان سال بود به اصطلاح درست بعد از انقلاب که مجاهدین میم لام به اصطلاح تبدیل به پیکار شدند سه ماه قبل از انقلاب، اسمشان را عوض کردند بهر صورت آن دعوائی که با مجاهدان مذهبی داشتند، من شدم یکی از مسئولین پیکار در فرانسه که فعالیت کامل سیاسی می کردم.

سؤال : تا قبل از انقلاب، آن چند ماهی که آقای خمینی به پاریس آمد یکماه و خورده ای بود مثل اینکه، در آن موقع شما بعنوان عضو گروه مجاهدین، پیکار شده بود آن موقع.

آقای گنج بخش : بله آن موقع دیگر پیکار شده بود.

سؤال : نظرتان نسبت به خمینی و حرفهائی که میزد برای آینده ایران چه بود.

آقای گنج بخش : ما همه درکمان این بودش که، البته خوب با مفاهیمی که ما فکر می کردیم باید بگویم، یک مقدار روشن تر بشود، ما فکر می کردیم این یک نیروی خرده بورژوا است. نیروی خرده بورژوا هم درنوسان بین بورژوازی و کمونیست ها که پرولتاریاست به همین دلیل این تا یک جای انقلاب میآید، بعد از یک جای انقلاب نمی تواند دیگر حرکت بکند و آنجاست که ما باید یک خرده بورژوازی را به دو قسمت تجزیه اش بکنیم و آن خوبش را جناح خوبش را بکشیم سمت خودمان و برویم انقلاب بکنیم. انقلاب سوسیالیستی انقلاب دمکراتیک خلق. همه دید نسبت به خمینی این جور بود، ارزیابی هم که انجام می گرفت، این جور بود. یعنی، این هم با مفهوم یک مقداری جور درمیآمد توی ذهنیت ما که اگر یک کار خوب می کرد می گفتیم این جناح خوب خرده بورژوازی است، حرف های خرده بورژوازی درنوسان هست، یک حرف بیخود میزد می گفتیم نه این آن وجه متزلزل خرده بورژوازی را ما می توانیم اینجا متوجه بشویم، خمینی هم آن دوران اگر آدم بیاید نگاه بکند هم یک سری چیزهایی می گفت که خیلی ما را خوشحال می کرد که بله باید از امپریالیست برید و فلان، بعد یک جای دیگر مثلاً خیلی جالب است، می گفت ارتش برادر ماست ما می گفتیم نه، ارتش باید نابود بشود این نشاندهنده متزلزل خرده بورژوازی بود. این جور بود به موضوع فکر می کردیم.

سؤال : این بنظر من واقعیت تاریخی است که در آن موقع که خمینی در نوفلوشاتل بود، تقریباً آشکار شده بود که نفوذ خیلی وسیعی بین گروهها و طبقات مختلف مردم ایران دارد، به عنوان تنها رهبر جدی و سنگین رژیم شناخته شده بود، محبوبیت خیلی زیاد، بعد از آن تظاهراتی که در ایران شده بود، شما باز به عنوان نیروهای چپی که انتظار داشتید بعد از دگرگونی در ایران در تصمیم گیری سهمی داشته باشید این رابطه خمینی با توده های مردم را که به این شدت بود چه جور ارزیابی می کردید، نگران نبودید؟

آقای گنج بخش : نه این را با یک مفهوم بسیار آبکی مثل به اصطلاح توهم توده ها ما می گفتیم این توهم توده ها نسبت به خمینی برطرف خواهد شد همش این جور نگاه می کردیم زمانی که توده ها ببینند که

این خواسته های اساسی شان را نمی تواند برآورده بکند بعد می ریزد ما که حرف های واقعی را می زنیم، خواسته های واقعی اینها را بیان کنیم به سمت ما کشیده می شوند و حتی یک شوخی بزرگ بود که فوریه انقلاب شده، اکتبر انقلاب ما است. این به این صورت مطرح بود که انقلاب ضد سلطنتی را فوریه کردیم اکتبر دیگر. . . .

سؤال : از نظر تقسیم بندی هائی که بین دانشجویان مقیم فرانسه آن موقع می شود کرد، باز نیروهای چپ ما گروههای مختلف چپ، گروههای مذهبی اینها را می توانید یک خورده با دید تفصیلی برای ما بگوئید.

آقای گنج بخش : خوب توی فرانسه. مثل همه کشورهای

سؤال : در همان دورانی که خمینی مقیم آنجا بود حالا قبل از انقلاب بفرمائید.

آقای گنج بخش : بله، اینها همان بازتاب همان چیزهائی بود که در ایران بود یعنی یک نیروی حزب الله خیلی قوی بوجود آمده بود که همان انجمن اسلامی ها بودند این انجمن اسلامی ها معجونی شده بودند از بچه های نهضت آزادی و بچه های دیگر مذهبی، که همه یک ویژگی داشتند که خمینی را قائد رهبر خودشان بکنند.

سؤال : مجاهدین هم جزء اینها بودند؟

آقای گنج بخش : مجاهدین هم یک دورانی با اینها همکاری می کردند. بله. قبل از انقلاب، آخر باید یک نکته را راجع به مجاهدین توضیح داد. مجاهدین سازمانشان از بین رفته بود، به دلیل اینکه اولاً سازمان اسمش را عوض کرده بود و مارکسیست یا لنینیست شده بود، اصلاً دیگر آن چیز، آیه قرآن را برداشته بود بعد هم رهبرها همه زندان بودند در دورانی که به اصطلاح خمینی هنوز نیامده بود ایران، مجاهدین به آن صورت سازمان وجود نداشتند که بیایند خودشان را، بودند عناصری که دوباره سرپلند کرده بودند و می گفتند ما مجاهدیم، ولی آن موقع هنوز همه شان توی انجمن اسلامی بودند، نمونه اش هم این است که اولین بار که به اصطلاح این انشعاب صورت گرفت از طریق ایران بود که انجمن دانشجویان مسلمان بوجود آمد که اول مجاهدین بودند از انجمن اسلامی جدا شدند این توی همه دانشگاههای ایران شد و توی خارج از کشور هم

درست همان به اصطلاح اتفاق افتاد، چپی‌ها هم که همان هائی بودند که درایران بودند، سازمان چریکهای فدائی خلق بود، حزب توده بود و خوب سازمان پیکار بود و به هو درآن دوران مشخص یک ۳۰، ۴۰ سازمان چپی مختلف بوجود آمد توی ایران که آنها زیاد پایه نداشتند درخارج بخاطر اینکه اینها سنتی بودند سنت تر بودند، اینها توی خارج داشتند ولی خوب اسناد و مدارکشان می رسید.

سؤال : خوب درجه رقابت یا همکاری این نیروها با هم چه بود؟

آقای گنج بخش : تا قبل از اینکه شاه برود، به اصطلاح موافقت کامل، یعنی بحث درگیر می شد که بله شما این را می گوئید آنرا می گوئید بحث ها خیلی بحث های همان ایدئولوژیک و چیز بود ولی سر اینکه یک هدف وجود دارد که شاه برود هیچ تردیدی وجود نداشت.

سؤال : بحث جدی راجع به اینکه بعد از شاه چه خواهد شد و چه نیروئی جایگزین خواهد شد نبود.

آقای گنج بخش : چرا ولی خیلی شبیه هم فکر می کردیم.

سؤال : بحث علنی.

آقای گنج بخش : یعنی اینکه بله دست امپریالیسم را قطع کرد و . . .

سؤال : نه از نقطه نظر نیروی سیاسی جایگزین رژیم که افتاده باشد.

آقای گنج بخش : بله، آنکه اختلاف، چه جوری بگویم، بنیادی وجود داشت.

سؤال : چه جوری ارزیابی می کرد هرگروهی که از شناسی که خودش دارد برای اینکه این خلاء سیاسی بعد از رفتن شاه را پُر کند.

آقای گنج بخش : چپی ها که هیچ فکری نمی کردند، یعنی دیگر آن موقع مطمئن بودند که قدرت دست آنها نخواهد افتاد. حداقل در کوتاه مدت، یعنی مثلاً فرض بگیریم ماها دوران دی ۵۷ را مثال بزنیم، می دانستند که همچین خبری نیست، مسئله سرفرم جایگزینی هم باز بیشتر روی بحث ناکجا آبادی بود حداقل از جانب چپی ها که بله قدرت باید دست کارگران و دهقانان باشد و بله باید شوراها را کارگران و دهقانان بحث ها این جور بود ولی واقعیت قدرت کاملاً یک چیز دیگر بودش که مثلاً چپی ها حداقل آنهایی که یک کم واقع بین بودند می دیدند که الان مطرح نیست.

سؤال : شما از شخصیت های سیاسی که آن موقع در پاریس بودند، چه در سطح کنفدراسیون چه در سطح اطرافیان خمینی که بعد در ایران رفتند و سهمی پیدا کردند در تصمیم گیری یا در دولت کسانی بودند که آنجا می شناختید و تماس داشتید با ایشان.

آقای گنج بخش : نه من شخصاً نه، من مثلاً سخنرانی آقای بنی صدر رفته بودم، یا از این بچه های جبهه ملی یا حسین مهدوی که اونجا سخنرانی می کرد رفته بودم، ولی چیز نبود، اینها را من شخصاً نمی شناختم، این آقای همان کسی که آقای مجابی بود دکتر مجابی که الان داستان نویس شده شنیدم و شدیداً موافق خمینی بوده و خیلی حمله می کرد به چپی ها.

سؤال : شما شخصاً خمینی را آنجا نرفتید ببینید.

آقای گنج بخش : نه. من همانطور که خدمتتان عرض کردم به اصطلاح چیز سیاسی ام را گفتم ولی من خودم ضد مذهبی بودم و ته دلم یک مخالفتی با اینها داشتم، یک نکته را هم بگویم، یک هفته بعد از انقلاب توی پاریس یک سخنرانی حسین مهدوی گذاشت، مربوط به آینده ایران من آنجا رفتم از دیدگاه رادیکال شدیداً به خمینی پریدم، که بله این نمی خواهد جامعه را عوض بکند و اینها که حزب اللهی می خواستند مرا به اسم ساواکی بزنند.

سؤال : خوب آقای دکتر گنج بخش شما یک کمی راجع به برداشتی که از رژیم جمهوری اسلامی در ابتدای کار داشتید و چگونگی تغییر نظرتان نسبت به کل حوادثی که در ایران رخ داده بود مختصری صحبت کنید.

آقای گنج بخش : والله در رابطه با رژیم خمینی این نکته را باید بگوئیم که سازمان پیکار یک سازمان رادیکال چپ بود یعنی یک سازمان افراطی بود، به این مفهوم که از همان روز اول مخالف رژیم خمینی بود و معتقد بود که این رژیم ناپیگیر است و باید به اصطلاح مبارزه سیاسی را یک جوری پیش برد که عاقبت به جمهوری دموکراتیک خلق و برقراری رهبری به اصطلاح طبقه کارگر حزب کمونیست برسد. بهمین دلیل از همان روز اول مخالف این دستگاه بود مثلاً در رابطه با روز جمهوری اسلامی، رفتارندم جمهوری اسلامی، تحریم کرد به اصطلاح این انتخابات را چون می گفت این سؤال درست نیست ما جمهوری دموکراتیک خلق می خواهیم و باید از طریق مجلس مؤسسان صورت گیرد. حوادث بعدی هم که خوب بوجود آمد براساس آن دیدی که اصلاً این سازمانهای افراطی داشتند آن موقع، افراطی چپ که جامعه را هرچه بیشتر باید در بحران برد که به یک انقلاب بعدی منجر بشود، هرچه بیشتر مخالفت سازمانی نظیر سازمان پیکار با جمهوری اسلامی هم روشن تر می شد، مثلاً در رابطه با ترکمن صحرا شدیداً از جنبش ترکمن صحرا دفاع می کرد. در رابطه با کردستان شدیداً از کردها به اصطلاح خواسته خلق کرد که حتی تا حق تعیین سرنوشت و جدائی هم مطرح بود، به اینصورت از همان روزهای اول این مخالفت دیگر علنی شده بود، ولی اگر به خاطر آن بیاید جوّ طوری بود که نمی توانستند به صورت حالا قانونی یا بصورت رسمی این سازمان ها را ببندند ولی دوتا نکته جالب است توی این دوره، با وجود مخالفت شدید پیکار با جمهوری اسلامی در دو مورد پیکار دخالت نکرد، یکی در مورد زنان بود که وقتی مسئله حجاب مطرح شد، براساس همان دیدی که مسئله زن ها فقط توی سوسیالیسم قابل حل است حالا مسئله ثانوی هست در آن تظاهرات شرکت نکرد، دوم هم در رابطه با بسته شدن آیندگان بود که با وجودی که من خودم آن موقع تهران بودم با وجودی که به ما گفته شد که توی تظاهرات شرکت نکنید و بروید، ولی سازمان موضع رسمی نگرفت به این دلیل که آیندگان را به یک جوری لیبرال می دانست.

سؤال : شما بعد از انقلاب عذر می خواهم تهران رفته بودید.

آقای گنج بخش : بله من در تابستان سال ۵۸ تهران بودم و آنجا توی تمام کارهای سازمان پیکار از جمله مطالبی بود در رابطه باشیلی و کشورهای دیگر که از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بودم و در اختیار سازمان گذاشته بودم سازمان چاپ می کرد و فعالیت داشتیم آنجا با دانشجویان و آدم هائی که می شناختم. پس اگر

من بخواهم به این سؤال جواب بدهم که سازمان پیکار به چه ترتیب به جمهوری اسلامی نگاه می کرد به این نکته اساسی برمی گردد که این را تقریباً مثل پلی می دانست برای رفتن به جای دیگر و مخالفت هم باهاش داشت.

سؤال : اگر من درست فهمیده باشم شما می گوئید که مخالفتی اگر هم داشت سازمان پیکار با جمهوری اسلامی، ناشی از سیاست های خشونت بار رژیم یا سیاست های ضد آزادی رژیم که درابتداء کار مشهود بود نبود بلکه ناشی از این بود که بنظر شما این رژیم ماهیتاً قادر به انجام آن اصلاحات یا انقلاب اساسی در نظام اقتصادی و اجتماعی ایران نبود.

آقای گنج بخش : بله، صد درصد درست است، یعنی این جمله ای که درتمام تحلیل ها می آمد این جمله بودش که رژیم جمهوری اسلامی نه می خواهد و نه می تواند که آن سری خواسته هایش را که خواسته های آزادی از دید ما بود بیاید و برآورده بکند، درباره اعدام ها مثلاً آن دوران هیچکس اعتراضی نداشت و خوب معتقد بود که جامعه هرچه بیشتر انقلابی بشود بهتر است و بهمین دلیل هم در مخالفت با دولت بازرگان خیلی بیشتر می کویید تا مخالفت با جناح خُرده بورژوائی که به نظر می رسید. خُرده بورژوای ضد امپریالیست هست و خواه ناخواه دریک جاهائی آن دوگانگی خُرده بورژواری را از دیدگاه به اصطلاح مارکسیست، لنینست دارد، نه این آن موقع مسائلی نظیر حقوق بشر یا آزادی و غیره، همه دیدگاههای لیبرالی بود که شدیداً، مستقیم پایه اش توی به اصطلاح پایه اصلیش به اصطلاح توی غرب و توی امپریالیست محسوب می شد.

سؤال : چند مدت گفتید شما در ایران بودید بعد از این که انقلاب شد فقط تابستان ۱۳۵۸. آن وقت ممکن است یک کمی راجع به نوع فعالیت های سیاسی خودتان و پیکار بگوئید، درچه حدی بود.

آقای گنج بخش : من آن موقع به این دلیل که درخارج از کشور، یک نکته را باید برای شما بگویم، آن دوران خیلی دوران عجیب و غریبی بود سازمان های چپ ایران اصلاً به سه دسته تقسیم می شدند: خط ۱ و خط ۲ و خط ۳. خط ۱- حزب توده بود. خط ۲- سازمانهایی بودند که به اصطلاح توده ای نبودند ولیکن موضع سوسیال امپریالیست راجع به شوروی نداشتند، این سازمان عبارت بودند درآن دوران از چریکهای فدائی خلق

که هنوز درشان انشعاب نشده بود و راه کارگر. این دو تا سازمان اصلیش بود، بعد مجموعه ای از سازمان‌هایی که به خط ۳ مشهور بودند اینها عمدتاً مائونیست بودند به این معنی که تحلیل چین از شوروی را به رسمیت می‌شناختند، چین و آلبانی را و معتقد بودند شوروی سوسیال امپریالیست است، در آن دوران مشخص هرکدام از این سازمانها سازمان‌های هوادار خودشان را نداشتند بلکه خط ۳ یک سازمانی داشت به نام دانشجویان مبارز که مجموعه ای از تمام نیروهای خط ۳ را در خودش داشت. این سازمان‌ها که مشهورترینشان یکی سازمان پیکار بود، اتحادیه کمونیست‌ها بود، سازمان، چند تا بود که اسم هایشان یادم نیست، اینها در آن موقع به این شکل سازماندهی شده بودند، من که هوادار سازمان پیکار بودم وقتی رفتم به ایران، و چون یک سری چیزها از من خواسته بودند و من بردم به یکی از مسئولین سازمان پیکار دادم، همان موقع در ارتباط قرار گرفتم با یک کمیسیونی از سازمان پیکار. (پایان نوار ۱ آ)

شروع نوار ۱ ب

آقای گنج بخش: به اصطلاح پیکار یا هوادار پیکار درشان نبودند بچه‌های اتحادیه کمونیست‌ها، یکی از بچه‌های اتحادیه کمونیست‌ها تویش بود که یکی از بچه‌های بسیار خوب که سازمانی داشتند به نام سازمان پیوند، آن شخص که اسمش امید قریب بود و درس می‌داد و دردانشگاه در آمفی تآتر دانشگاه روی سوسیالیست- امپریالیست یک سری سمینار می‌گذاشت، او مسئول کمیسیون بود، و یک چند نفر دیگر که از سازمان‌های مختلف بودیم که قرار بود روی این موضوع کار بکنیم این یک بخش فعالیت‌ها بود، و بخش دوم این بود در ارتباط با بخش اعلامیه، روزنامه و تمام آن کارهایی که امکان داشت، ما در آن دوران یا بحث جلوی دانشگاه . . . شرکت داشتیم و بعد ارتباطمان هم از طریق یک آدمی بود که من شناختم از پاریس هم می‌شناختمش او رفته بود آنجا و مسئولیت مهمی هم در پیکار داشت که در بحث‌ها او را می‌دیدم و صحبت می‌کردیم.

سؤال: این سازمان دانشجویان مبارز که شما ذکر کردید، به نظر می‌رسد که به دلیل همان اسمی که انتخاب کرده قاعدتاً مرکز یا حوزه فعالیت‌های محیط‌های دانشگاهی بود و بین دانشجویان این شامل سازمان‌های وابسته به این سازمان دانشجویان مبارز هم می‌شد؟ یعنی سازمان پیکار در سطح کارگری، در سطح روستاها علاقه به فعالیت داشت یا فعالیت می‌کرد یا نه؟

آقای گنج بخش : بله شدیداً یعنی آن موقع همه نظر به سمت به اصطلاح آن طبقه کارگر بود و چیزی که آیدئولوژی ماها در آن دوران رویش بنا شده بود، ولی مسئله ای که باید گفت، من در به اصطلاح کارهای کارگری نبودم و اطلاعی هم در آن دوران مشخص ندارم ولی می دانم که سازمان از کارهای خیلی بعداً که سازمان پیکار از هم پاشید و من خیلی از افرادش را در پاریس دیدم، می توانم بگویم که این به چه ترتیب فعالیت می کردند، از جمله کارهای عجیب و غریبی که اینها می کردند این بود که بچه های دانشجو را می فرستادند توی کارخانه ها به اصطلاح کارکنند به اسم کارگر و سعی بکنند آنجا ارتباط برقرار بکنند، مثلاً توی شرکت های داروئی که من یکی را می شناختم که آنجا کار می کرد این شخص دانشجوی دانشکده فنی بود، ولی یک مدت ول کرده بودند آنها و می رفتند آنجا کار می کردند، مثلاً توی نورد اهواز اسناد داخلی سازمان که می رسید آنجا فعالیت داشتند، مثلاً گزارش های کار، بله، همه رو، به اصطلاح همه سمت و سو، به سمت طبقه کارگر بود ولی این نکته را باید یادآور شد که هنوز آمار دقیقی درست نیستش که در سازمان پیکار چند درصد مثلاً کارگر بودند، چند درصد روشنفکر بودند ولی آن چیزی که مسلم است اینست که درصد روشنفکرها خیلی خیلی بالاتر بود یعنی من می توانم این را به ضرس قاطع بگویم، ولی خود من همین جور که گفتم فعالیت هایم عمدتاً بیشتر دانشجویی بود و آنجا کار می کردم و مفهومی این نبود که ما پخش اعلامیه مان را نمی بردیم مثلاً خیابان شاه که بعداً شد جمهوری پخش بکنیم، آنجا می رفتیم با مردم ارتباط داشتیم. ولی به اصطلاح ساختاری که من تویش بودم ساختار دانشجویی بود. یک نکته را می خواستم بگویم این که این سری سازمان های خط ۳ با همدیگر فعالیت داشتند در دانشجویان مبارز به این دلیل بود که سازمان های مادر وارد کنفرانسی شده بودند به نام کنفرانس وحدت، چون یک بحثی درگیر شده بود که ماها اختلاف اساسی نداریم و باید برویم حزب درست کنیم، حزب کمونیست درست کنیم، پس این سازمانها وارد بحث و مباحثه شده بود.

سؤال : چند تا سازمان بودند؟

آقای گنج بخش : فکر کنم ۸ تا یا ۹ تا . . .

سؤال : ۸، یا ۹ سازمان کمونیستی خط ۳ در تهران .

آقای گنج بخش : بله در تهران.

سؤال : و شما اسامی همه‌شان یادتان نیست؟

آقای گنج بخش : نه، نه.

سؤال : بغیر از اتحادیه کمونیست ها و پیکار و سازمان پیوند هم یکی از اینها بود گفتید؟

آقای گنج بخش : بله پیوند هم بود البته خیلی کوچک بودند نسبتاً خیلی فرق می کرد. رزمندگان هم جزء اینها بود، سازمان نبرد برای آزادی طبقه کارگر جزو اینها بود یادم دیگر نمی آید، اینها خیلی هایشان به اصطلاح وحدت کردند و سازمان های دیگری را درست کردند اواخر سال .

سؤال : این سال ۱۳۵۸ است.

آقای گنج بخش : بله سال ۱۳۵۸ است، در تابستان آن سال سازمان پیکار یک اطلاعیه ای داد که من دیگه توی کنفرانس وحدت نیستم و بیرون آمده و به هوادارانش هم گفتم که بروند سازمان های هوادار خودشان را درست بکنند و جدا بشوند. از آن موقع بیعد یک سازمان دانشجویان و دانش آموزان پیکار بوجود آمد که مخففش هم بود . د. د. پ. آن موقع مثلاً این پروسه وحدت از هم پاشید و تبدیل به مبارزه ایدئولوژیک شد. چون پیکار آن موقع معتقد بود که ماها باید یک دورانی با هم مبارزه ایدئولوژیک بکنیم بعد از آن می توانیم وارد پروسه بشویم .

سؤال : مبارزه ایدئولوژیک با کی، با رژیم جمهوری اسلامی.

آقای گنج بخش : نخیر در درون خودمان، چون این موضوع مهمترین مسئله این بود که این سازمانها باید بنشینند و ببینند که یک خط به اصطلاح واقعی و پرولتری وجود دارد اینقدر باید با همدیگر بحث و جدل

بکنند.

سؤال : در بحث درون سازمانی.

آقای گنج بخش : درون و با سازمان های دیگر به اصطلاح کمونیستی.

سؤال : مشابه.

آقای گنج بخش : بله. این یک نقش مبارزه‌ای داشت با رژیم که مبارزه ایدئولوژیک نبود، مبارزه سیاسی بود. آنها بینند چه کسی مارکسیست تر است چه کسی لنینیست تر است، چه کسی بهتر خط پرولتری را می‌شناسد چه کسی بیشتر با این واقعیات جامعه آن بحث که پروسه وحدت را از هم پاشید.

سؤال : مشخصاً در همین دوران در تابستان ۱۳۵۸ که شما در سازمان پیکار در سازمان دانشجویان مبارز بودید بعد در کنفرانس وحدت بودید.

آقای گنج بخش : آنها سازمان‌های مادر بودند که آنها توی کنفرانس وحدت بودند بازتاب این کنفرانس وحدت به اصطلاح سازمان دانشجویان مبارز بودند بعد از اینکه این کنفرانس وحدت از هم پاشید این دانشجویان مبارز هم از هم پاشید و به اصطلاح دانشجویان و دانش آموزان پیکار به وجود آمد.

سؤال : آن وقت شما دیگر از نقطه نظر یا سازمانی یا سیاسی همکاریتان با بقیه اعضاء آن کنفرانس و آن سازمان چه شد مثلاً با اتحادیه کمونیست‌ها.

آقای گنج بخش : آن موقع من آمده بودم و برگشته بودم به فرانسه یعنی بعد از اینکه آن سه ماه تابستان به اتمام رسید آخر تابستان بود که این تصمیمات از طرف پیکار گرفته شد بعد می‌دانم که آن کمیسیون از هم پاشید و دیگر هیچ کار دیگری نمی‌کرد بازتابش هم این بود که توی اروپا همین مسئله درگیر شد و دانشجویان و دانش آموزان هوادار پیکار بوجود آمد.

سؤال : در اروپا؟

آقای گنج بخش : در فرانسه، حالا این هم یک پروسه خاص خودش را دارد که چطور تبدیل شد به اتحادیه جهانی دانشجویان و دانش آموزان هوادار پیکار که یک سیمیناری بوجود آمد در سپتامبر ۸۰ در ریمینی ایتالیا که از تمام کشورهای اروپائی شرکت کردند که از فرانسه من و دو نفر دیگر رفتیم.

سؤال : اعضاء و هواداران سازمان پیکار.

آقای گنج بخش: آن موقع دیگر هوادار بودند، اعضاء اصلی در تهران بودند، اینها می خواستند سازمان وابسته ای که در خارج از کشور قرار است به اصطلاح ساپورت سازمان مادر باشد بوجود بیاورند.

سؤال : اعضاء پیکار در تهران تخمیناً چقدر بودند.

آقای گنج بخش : در آن دوران واقعاً رقم دقیق عرض کردم دردست نیست. نمی گویند هم به دلائل امنیتی هیچوقت این مسئله بیرون نیامد.

سؤال : برای امنیتی یا ملاحظات سیاسی و تبلیغاتی؟

آقای گنج بخش : فکر می کنم بیشتر به دلائل امنیتی بود تا ملاحظات سیاسی و تبلیغاتی، چون، شاید نظر این بود، نمی دانم حقیقتش، ولی مسئله اساسی این است که اعضاء سازمان پیکار خیلی تعدادشان کم بود، اعضاء وقتی می گویم یعنی یک کسی که این شانس را پیدا کرده بود که بشود عضو سازمان.

سؤال : مثلاً درمقابل با اتحادیه کمیسیون ها.

آقای گنج بخش : نه از آنها خیلی بیشتر بودند.

سؤال : از آنها هم بیشتر بودند؟ درمقایسه با مجاهدین فرض کنید.

آقای گنج بخش : بله درمقایسه با مجاهدین. خوب مجاهدین خیلی قوی بودند آن موقع ولی یک چیزی هم هست یک پروسه‌ای هست که شروع می شود یک سری خوب وحدت های سازمانی بوجود می‌آید و مثلاً سازمان پیکار یک هو بزرگ می شود حتی صحبت رشد بادکنکی شده بود یعنی عجیب آدمها بهش می آیند یا آن روشنفکرها می آیند بهش می پیوندند ولی همیشه آن هسته مرکزی تعداد محدودی باقی می ماند که آن تعداد محدود همان اعضاء مجاهدین، مثل مارکسیست، لنینیست بودند آنها هسته مرکزی را درست می کردند آدم هائی مثل حسین روحانی، آدم هائی مثل جیگاره‌ای و آدم هائی مثل سپاسی، آشتیانی آنها بودند که سازمان را نگه میداشتند، من حتی یک چیز عجیب و غریب شنیدم سازمانی که مشاور مرکزیت سازمان که ۵ نفر بودند، کسی که در جلسات مرکزیت شرکت می کرده هنوز کاندید عضو بوده، البته خوب یک تفسیر دیگری است که می خواستند باند خودشان را نگهدارند این تفسیر بعدیش بود ولی خیل عظیمی از هواداران بودند که اینها براساس تصمیمی که سازمان می‌گرفت یک جایی توی این سلسله مراتب قرار می‌گرفت.

سؤال : بین سازمان پیکار و سازمان چریکهای فدائی خلق چه نوع اختلافاتی وجود داشت از نقطه نظر سیاسی و ایدئولوژیک.

آقای گنج بخش : دوتا اختلاف اساسی بود، یکی تحلیل از عرصه بین المللی بود که آنها شوروی را سوسیالیست می دانستند و اردوگاه را قبول داشتند و، پیکار آنها را سوسیالیست، امپریالیست می دانست و درحد امپریالیست آمریکا این اختلاف خیلی بزرگی می شد در انتخابات سیاسی یا در تحلیل هائی که از جنبش‌های سایرکشورها می شد. مثلاً در مورد اتفاقاتی که فرض بگیریم در انکولا می افتاد که هواداران شوروی بودند خوب پیکاری ها موضعشان این جور بود که خوب یک امپریالیست رفته یا استعمار رفته پرتغالی‌ها رفتند جایش مثلاً سوسیالیست امپریالیست آمده آنها مستقیماً دفاع می کردند همان دوران ها بود که کودتا افغانستان شده بود. آنها شدیداً از کودتای افغانستان دفاع می کردند و می گفتند رفته به سمت شوروی. ماها آنها را خیلی محکوم می کردیم، این بخش عرصه بین المللیش بود عرصه داخلی هم

سازمان چریکهای فدائی خلق آرام آرام به این دلیل که مرکزیتش هرچه بیشتر نزدیک به حزب توده می شد، خواه ناخواه با رژیم خیلی سازش بیشتری پیدا می کرد مثلاً سر گروگانگیری از معدود سازمان هایی که ضد گروگانگیری موضع گرفت همین سازمان پیکار بود حالا البته با همان دیدگاه رادیکال خودش، مثلاً تیترا مقاله ای که آن موقع پیکار درآورد زیگزاگ های ضدانقلاب و بازتاب های آن درصفا انقلاب، یعنی ما معتقد بودیم که رژیم ضد انقلاب است و زیگزاک زده و آمده همه به اصطلاح انقلابیون را از جمله سازمان چریک ها را بسیاری از سازمان ها را که افتادند دنبال این کار ضد امپریالیستی رژیم را گول بزنند از اینجا خودش که کاملاً چریک ها برعکس. آن موقع هنوز انشعاب نشده بود و شدیداً رفتند پشت سفارت گیری و موافقت با سفارت، از آن موقع روابط این دوتا سازمان به سختی بهم ریخت تا زمانی که اردیبهشت ۵۹ انشعاب شد در چریک ها که اکثریت، اقلیت شدند و بعد اکثریت که کاملاً توده ای شد. آن وقت اقلیت باز مناسبات همین جوری بود یعنی آنها باز همان برخورد رادیکال را داشتند ولی در عرصه بین المللی کاملاً اختلاف نظر بود.

سؤال : این نوع اختلافات را که شما با اتحادیه کمونیست ها نداشتید.

آقای گنج بخش : اتحادیه کمونیست ها چرا. نوع اختلافمان با اتحادیه کمونیست ها یک جور دیگر بود. اتحادیه کمونیست ها هنوز معتقد بود که جامعه ایران جامعه نیمه فئودالی و مستعمره است چون آنها شدیداً مانوئیست بودند و روش سیاسی اش هم این بودش که باید رفت بورژوازی ملی را، اگر قرار است ما متحدی داشته باشیم بورژوازی ملی است. این بورژوازی ملی در آن دوران بنی صدر بود و همکاری با بنی صدر، که همین جور که می دانید شدیداً در آن دوران با بنی صدر همکاری می کردند اتحادیه کمونیست ها که بعداً هم از یک به اصطلاح راه دیگر با شورای ملی مقاومت و سرپرداران و اینها همان خط بود که ادامه پیدا کرد. با آنها سر این موضوع اختلاف داشتیم درحالی که مثلاً شعار پیکار آن موقع این بودش که مرگ بر حزب جمهوری، مرگ بر لیبرال ها، زنده باد پیکار توده ها، مثلاً ببینید خیلی رادیکال های دیگه هیچ چیز را قبول نداشتند، از جمله اختلافات دیگر که همین جور بخواهیم بصورت زمانی بررسی کنیم سرچنگ بود. سرچنگ که شروع شد شعار پیکار این بودش که جنگ را به جنگ داخلی تبدیل بکنیم، یعنی فورمول لنینی مثلاً جنگ اول جهانی درحالی که نه مثلاً دفاع از میهن شعار اتحادیه کمونیست ها بود یا چریک های فدائی هم حتی اقلیت. اکثریت که شعارش این بودش که بزرگ میزد توی نشریه اش که پاسداران را به سلاح

سنگین مسلح کنید اونها همش روی پاسدارها حساب می کردند و ضد ارتش یعنی آن خط امام. اقلیت هم موضع می گرفت که بله این جنگ، جنگ ارتجاعمی است ولی خوب دفاع از میهن باید کرد. از همه اینها رادیکال تر عرض کردم که پیکار بود، و همه این دیده‌ها توی اختلافات سیاسی هم بروز می‌کرد.

سؤال : از دید سازمان پیکار کدام جامعه کمونیستی بود در دنیا که می توانست یک الگویی باشد برای فعالیت های سازمان در داخل ایران.

آقای گنج بخش : با خجالت باید بگویم آلبانی، آن موقع یک اختلاف دیگر هم که الان مطرح بوده سرچین بود، پیکار دیگر چین را هم قبول نداشت. معتقد بود که آن هم به اصطلاح بعد از تئوری سه جهان که مطرح شد که شوروی خطر بزرگی است و باید رفت با امریکا متحد شد و آن داستان ها خواه ناخواه از آن زاویه هم از مانوئیست ها جدا شد. از نیروهائی مثل اتحادیه کمونیست ها و از جمله حزب رنجبران که آن موقع دیگر چون سه جهانی بود حزب رنجبران دیگر حتی کوچکترین فعالیت آن هم مثل چیز بود مثل مثلاً نوکر امپریالیست بود محسوب می شد. در آن دوران تنها الگویی که باقی میماند الگوی آلبانی بود ولی باز هم باید بگویم که پیکار حزب وابسته به آلبانی نبود چون در آن دوران حزب وابسته به آلبانی هم وجود داشت که اسمش بود حزب کارگران و دهقانان ایران که بعداً تبدیل شد به حزب کار، همان عین حزب کار آلبانی آنها بودند که ارتباط مستقیم با چیز داشتند با خود آلبانی داشتند، حتی ما درپاریس رفتیم با سفارت آلبانی هم تماس گرفتیم که آقا ما هستیم که خوبه ایم واینها بد هستند و من نه یکی از دوستان نشستی داشت با کنسول آلبانی درپاریس که از قرار طرف همه حرف ها را گوش کرده بود گفته بوده باشد من مثلاً اطلاع می‌دهم، ولی الگو به یک معنی الگوی آلبانی بود و اوائل انقلاب اکتبر، یعنی آن دورانی که ما فکر می کردیم دوران خیلی خوب و شکوفائی بود البته ما استالین را هم خیلی قبول داشتیم و معتقد بودیم چون نزدیک خط آلبانی بودیم که آن دوران هم دوران خوبی بود درهرصورت بدی شوروی از دوران خروشچف شروع شد.

سؤال : این علاقه سازمان پیکار به آلبانی و تصویری که از این جامعه داشتند به عنوان یک جامعه نسبتاً کم و بیش ایده آل کمونیستی از چه ناشی می شد؟ شما اطلاعات نسبتاً دقیق یا مفصلی درباره وضع داخلی آلبانی

داشتید یا بیشتر بعلت جدائی آلبانی از شوروی بود و آن انزوایی که از یلوک کمونیستی درپیش گرفته بود.

آقای گنج بخش : معیار ما اول معیارهای به اصطلاح می‌گفتیم تئوری و معیارهای فکری و ایدئولوژیک بود. ما از نظر فکری و ایدئولوژی با آلبانی از همه نزدیکتر بودیم و آن چیزی که مربوط به. . .

سؤال : برچه اساسی.

آقای گنج بخش : براساس اینکه آلبانی مثلاً، یک مثال بزینم که روشن بشود مثلاً انور خوجه یک کتابی نوشت به نام امپریالیست و انقلاب سال ۱۹۷۸، درآنجا حمله شدید به چین کردند و توی آن نزدیکیش به امریکا. درآنجا مسئله اساسی بسیج جهانی کارگران برای انجام انقلاب بود. این آن نوع فکر و اندیشه‌ای بود که ما می‌خواستیم، خوب این را توی آلبانی پیدا می‌کردیم و فکر می‌کردیم چون معتقد هم بودیم که همه مناسبات اقتصادی، اجتماعی جامعه از این فکر و ایدئولوژی می‌آید، حالاها فکر می‌کردیم این دیدگاه انقلابی، این دیدگاهی که می‌خواهد به آن ایده آل ما برسدحتماً بازتابش هم توی جامعه است. اسنادی هم که می‌خواندیم از اینها که مثلاً این نشریاتی مثل آلبانی و اوژوردوئی یا آ. ت. ت بود. آژانس تلگرافیک دوتیرانا. (Agence Teligraphique de tirana) که روزانه بود و در یک کتابخانه توی سن میشل پاریس پخش می‌شد به نام نورمن به تور. آنجا و ما اینها را دسته می‌کردیم تهران هم می‌فرستادیم آنهائی که لازم بود ترجمه می‌کردیم و غیره اینها جامعه ای که عرضه می‌کرد یک جامعه ای که همه مردمش خوشبخت هستند، همه مردمش مسلح اند، همه مردمش آزادند، ولی به آن فرمی که ما فکر می‌کردیم جور درمی‌آمد که تحت رهبری حزب کمونیست و حتی این را شوخی یک دفعه یک توده ای با من کرد داشتیم بحث می‌کردیم گفت آقا شما کجا را قبول دارید، من گفتم آلبانی گفت آخر این چه کشور سوسیالیستی است که تازه پارسال اولین چه می‌دانم تراکتورش را ساخت. بعد من واقعاً هیچ حرفی نداشتم بزنم چون آنها همه افتخارشان به سوسیالیسم شورویستی این بودش که آنها موشک می‌سازند همه چیز دارند و در رقابتند، ما می‌گفتیم نه آن مناسبات درون جامعه مهم است که انسان ها آزادند و. . .

سؤال : دراین دورانی که الان صحبت می‌کنیم یعنی سال های اول بعد از انقلاب، سازمان پیکار یا سازمان دانش آموزان، دانشجویان پیکار در اروپا، یک مقدار توضیح می‌توانید بدهید راجع به فعالیتی که اینها

می‌کردند در سطح ایرانیان مقیم اروپا، برای نشر و تبلیغ عقاید خودشان و برای مخالفت با سیاست های جمهوری اسلامی، در چه حدودی بود این فعالیت ها؟

آقای گنج بخش : آن موقع یک تئوری وجود داشت که معتقد بودش که این سازمان های هوادار تسمه نقاله هائی هستند که بین سازمان مرکزی وجود دارند و توده های خلق، حالا ماها یک نوع تسمه نقاله بودیم با محیط دانشجویی روشنفکری. به همین دلیل مهمترین وظیفه ما این بودش که نشریه را که از ایران می‌رسید هفتگی بود ببریم و پخش بکنیم مرکز پخشش هم در سئته پاریس بود که در آن دوران بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر آدم تویش جمع می شدند در به اصطلاح شهرها و کشورهای دیگر هم بهمین ترتیب بود آنجا مثلاً توی آلمان توی متراهای دانشجویی که همان سئته های دانشجویی یا در ایتالیا در سوئد، در انگلیس که در هایدپارک مثلاً روزهای یکشنبه جمع می شدند. مهمترین وظیفه در اصل این بود و خواه ناخواه شعار نویسی به در و دیوار، آن موقع اگر خودتان در پاریس تشریف داشتید می دانستید که تمام درو دیوارها پُر از شعارهای مختلف بود یک شب همه بسیج می شدند برویم شعار بنویسیم، در روزنامه دیواری، بعد کمیسیون بین الملل بود که این کمیسیون بین الملل ارتباط با سازمان های خارجی را به عهده داشت و ترجمه اسناد را به آن زبان محلی. مثلاً پیکار به سه زبان نشریه را در می آورد به انگلیسی، به فرانسه، به آلمانی که همه یک اسم داشت مثلاً اسم مشترک داشتند که همان "ایران امروز" بود که به سه زبان پخش می شد. همه این مجموعه کارها و خواه ناخواه حضور روزهای شنبه در سئته پاریس، نطق کردن، بحث با دیگر سازمان ها و خواه ناخواه پیش برد خط های سازمان و گرفتن هوادار، یعنی مهمترین نتیجه عملی این همه لین کارها این شد که به اصطلاح هوا دار جلب بشود برای سازمان.

سؤال : در طول این نوع فعالیت هائی که داشتید طبیعتاً همینطور که اشاره کردید با هسته مرکزی پیکار در ایران هم تماس داشتید. سؤال من در اینجا دو قسمت دارد یکی اینکه خود این سازمان پیکار در ایران چه وضعیتی پیدا کرد بتدریج در مصاف و در مقابل جمهوری اسلامی به کجا کشید کارش، رهبرانش چکار می کردند و چه شدند، به سرنوشتی گرفتار شدند؟ دو بتدریج که حلقه عرض می کنم که فشار جمهوری اسلامی بر سازمان های مخالف خودش مخصوصاً سازمان چپ زیاد شد، چه نوع ارتباطی واقعاً شما می توانستید داشته باشید مرکز در ایران با سازمان پیکار.

آقای گنج بخش : البته در ارتباط این سازمان هواداران با داخل به این صورت بودش که سه نفر مسئولین اتحادیه جهانی مسئول ارتباط بودند، با یک نفر که مسئول خارج بود که آنها به اصطلاح چیز می کردند یعنی ارتباطات دائم داشتند.

سؤال : شما از نحوه ارتباط خبری ندارید که شخصی بود؟ سفر می کردند؟ یا فقط از طریق پست بود؟ از طریق نامه بود؟

آقای گنج بخش : نه این، یک سفری به اصطلاح مسئولین اتحادیه جهانی کردند سه نفر به تهران.

سؤال : در چه سالی.

آقای گنج بخش : اگر اشتباه نکنم ۸۰، ۸۱ در اردیبهشت سال ۶۰ رفتند و یک سری دستورالعمل گرفتند که آن دستورالعمل ها فرم سازماندهی را هم عوض کرد. از جمله تغییراتی که بوجود آمد این بودش که یک لایه دیگر بوجود آمد یعنی آن موقع تا قبل از آن دوران سه نفر مسئول اتحادیه جهانی بودند واحدهای کشوری وجود داشت این واحدهای کشوری مسئول داشتند، مثلاً فرانسه مسئول داشت بعد که آنها رفتند داخل و برگشتند قرار شد یک سری از آدم های خارج از کشور، یک هسته مخفی درست بکنند که دراصل اینها رهبری سازمان را به عهده بگیرند.

سؤال : در خارج .

آقای گنج بخش : در خارج، دوازده نفر انتخاب شده بودند برای این رهبری که از جمله آن سه نفر بود از فرانسه سه نفر دیگر انتخاب شدند، سوئد بود و آلمان. از امریکا هیچکس نبود به دلیل اینکه ارتباط دور بود از ایتالیا. . .

سؤال : ولی در آمریکا هواداران پیکار وجود داشتند.

آقای گنج بخش : بله، وجود داشتند و قوی هم بودند نسبتاً بعد قرار شد این ۱۲ نفر ارتباط را حفظ بکنند یعنی رهبری را این ۱۲ نفر بیابند از جمله چیزهایی هم که اتفاق افتاد این بود یک سری اسناد داخلی خود سازمان برای اینها فرستاده می شد که اینها می خواندند.

سؤال : از تهران فرستاده می شد.

آقای گنج بخش : بله از تهران فرستاده می شد و می خواندند اینها که بحث های داخل چه هست و چه می گویند، اینها به اصطلاح آدم هائی بودند که باید خط سازمان را می بردند به پائین. این به اصطلاح ارتباط بود و بعد از اینکه ضربات خرداد ۱۳۶۰ بوجود آمد سازمان تقریباً از هم پاشید، نه تنها از هم پاشید بلکه در درونش اختلاف نظری بوجود آمد براساس یک شماره پیکار که مشهور شده بود به پیکار شماره ۱۱۰ که نویسندگان آن شماره مطرح می کردند که الان به یک نوعی الان مبارزه اساسی ما با حزب جمهوری اسلامی است و ما می توانیم با لیبرال ها به یک جوری وحدت بکنیم. البته به این روشنی نمی گفتند که چون اگر به این روشنی می گفتند حتماً همانجا در درون سازمان می کُشتندشان ولی معنیش می شد این جوری بشود، حالا ما کاری نداریم که همه ماها از این خط دفاع کردیم، بعد خبر رسید از درون ایران که بله یک سری از اعضاء سازمان شدیداً مخالف این نظرند. می گویند. که وظیفه اساسی کمونیست ها خرد کردن ماشین دولتی است و اگر ماها برویم با لیبرال ها بسازیم این به یک معنی سازش به اصطلاح طبقاتی است و نمی خواهیم انقلاب کنیم حالا ما کاری نداریم که در همان دوران یعنی در تابستان سال ۶۰، سازمان پیکار به معنی واقعی کلمه داشت قتل عام می شد یعنی شبی نبودش که ما رادیو را به اصطلاح نشنویم و ببینیم که فلان خانه تیمی رفت. مرکز که حتی یک نمایشگاهی هم در تهران گذاشتند به نام مافیای پیکار که تمام اسناد جعل و همه اینها را توی تلویزیون نشان می دادند.

سؤال : یعنی به نام پیکار جعل کرده بودند؟

آقای گنج بخش : نخیر، ابزار و امکاناتی بود که از پیکار آنها گرفته بودند توی حملاتی که به خانه های تیمی می کردند و مرکز چاپ می کردند حالا اینها را آورده بودند نشان داده بودند که میلیونها تومان پول و همه این جور چیزها و اعداد های پشت سر هم. آن موقع بحث درون سازمان این بودش که، حالا ممکن است

خیلی موضوع ماوراء الطبیعه ای بنظر برسد، ولی واقعیت این بود که بحث این بود که ماشین دولتی را خرد بکنید یا نکنید یعنی سازمانی که تحت حمله بود، تحت فشار بود بعداً آن آدم هائی که توانستند فرار کنند و آمدند به فرانسه تعریف می کردند که چه جوری اینها جانشان نجات پیدا کرد که اگر بخواهند چیز بگیرند فقط شانس بوده که باعث شده که یک سری جان سالم بدر ببرند چون اصلاً با وجود مخالفت شدید پیکار هیچ سیاست حفاظتی هم از اعضاء و هوادارهای ساده اش نداشت به همین جهت همه شناخته شده بودند، وقتی شروع کرد جمهوری اسلامی حمله کردن، حداقل توی محیط های دانشگاهی همه شان را می شناخت، این به اصطلاح آن دوران است که از یک طرفی بحث ایدئولوژیک در درون سازمان است که بحثی است بی ربط، از طرف دیگر سازمان شدیداً مورد حمله است. در همان دوران سازمان هواداران دقیقاً در همین به اصطلاح در یک وضعیت سختی قرار گرفته بود، از یک طرف شدیداً باید فعالیت می کرد، تظاهرات می گذاشت که افکار عمومی بین المللی نسبت به این کشتارها یک مقدار روشن بکند، از طرف دیگر با یک بحث درونی هم طرف بود که عاقبت بحث درونی به انشعاب به سازمان رسید که حداقل ۶، ۷ نظر تویش به وجود آمد و این هم دونظرش توی سازمان هواداران بازتاب پیدا کرد که آنها از همدیگر جدا شدند.

سؤال : جدا شدن اینها منجر به تشکیل سازمان های جدید با نام های جدید شد؟

آقای گنج بخش : خوشبختانه نه، یعنی به این صورت بودش که بعد از اینکه مرکزیت سازمان توی بهمن ۶۰ گرفتند یعنی حداقل سه نفر از اعضاء مرکزیت را گرفتند مرکزیت ۵ نفر بودند که حسین روحانی بود، سپاسی آشتیانی، با جیگاره ای این سه نفر را گرفتند، سازمان عملاً از بین رفته بود بلکه این جناح ها مختلف بودند که هرکدام برای خودشان تشکیلاتی داشتند همه شان هم آن موقع می گفتند ما ها می خواهیم حزب خودمان را درست کنیم ولی هیچ کدام موفق به این کار نشدند و عملاً می شود گفت سازمان پیکار از بین رفت . من این تاریخش را می توانم پایان سال ۶۰ دیگه همه چیز تمام شد.

سؤال : آیا شما هیچ نوع باز آگاهی یا اطلاع یا تخمینی از این که از اعضاء و یا هواداران سازمان پیکار چند نفرشان اعدام شده اند و بعد اینکه چند نفرشان در زندان ماندند و هنوز هم هستند، دارید؟

آقای گنج بخش : اولی حدود فکر کنم ۳۰۰ نفر از پیکاری ها اعدام شدند حالا آماری که هست یک کتابی هم در این زمینه به اصطلاح آن کسانی که هنوز آن نظریات را تا حدودی قبول دارند، سازمان ندارند بیرون دادند، یک تعدادی نزدیک ۳۰۰ تا، تعداد آدم هائی که در درون زندان بودند، نه من خبر ندارم ولی میدانم که موج دوم اعدام ها که بعد از حمله مجاهدین بود حداقل ۱۰ نفر را توی پاریس می شناختم یا شوهرانشان یا از آشنایانشان در آن موج دوم اعدام شدند، ولی نمی دانم که چند نفر بودند.

سؤال : خوب با منحل شدن یا از هم پاشیده شدن سازمان پیکار شما فعالیت های سیاسی تان را در پاریس در فرانسه تحت چه عنوانی چه سازمانی چه چیزی ادامه دادید؟

آقای گنج بخش : آن دوران، از بین رفتن سازمان پیکار همزمان با یک سری به اصطلاح تغییر و تحولات فکری هم بود یعنی اینها خیلی از سؤالهای ساده شروع می شد، یک نمونه اش جالبه. من با یکی از این دوستان در حال مسافرت بودیم من ازش پرسیدم این دموکراسی که ما داریم صحبت می کنیم دموکراسی که ما می گوئیم دیکتاتوری پرولتاریا پیشرفته ترین نوع دموکراسی است آدم باید بین دو تا چیز حق انتخاب داشته باشد نمی شود که چیزی جلوی آدم بگذارند، و آن گفت نه در آن مورد چیز کردی، یعنی از یک سری سؤالات که قاعدتاً باید به ذهن آدم زودتر می رسید، یعنی توی آن دستگاه فکری نمی توانست آن جور فکر بکند، شروع شد در یک دوران مشخصی ما بعد از این که پیکار از بین رفته سازمان هواداران از بین رفت.

سؤال : عذر می خواهم این سؤالها حدود چه سالی شروع شد، این سؤال های اساسی و بنیادی راجع به تفکری که می کردید.

آقای گنج بخش : من فکر می کنم سال ۶۱.

سؤال : یعنی تقریباً سه سال بعد از انقلاب؟

آقای گنج بخش : سه سال بعد، سال ۶۱ سال تغییر و تحول بود، حالا یک نکته را یادم رفت به شما بگویم، قبل از اینکه به این پرسه برسیم این را هم بگوئیم آیا بعد از اینکه سازمان هواداران، یک سری از پیکاری ها

تصمیم گرفتند سازمان را ادامه بدهند سازمان هواداران به اسم سازمان هواداران سابق پیکار ادامه بدهند، ماها آمدیم بیرون، تئوری ما آن دوران این بودش که محفل درست است باید رفت محفل، دلیلش هم این است که گفتیم بحران، یعنی سؤال این بود، که بحران جنبش کمونیستی بین المللی باعث شده که ما برویم فکر بکنیم، برویم مطالعه بکنیم در سه منبع و سه جزء مارکسیست مطالعه بکنیم دوباره بفهمیم یکی دوماه محفل داشتیم، ولی هیچوقت نه توی کار اساسی کرد آخر سر.

سؤال : محفل به عنوان جلسات بحث و گفتگو و بررسی.

آقای گنج بخش : بله، فرم سازمانی نداشت، بلکه قرار بود هرکسی کتاب بخواند و بعد بیائیم آنجا بحث کنیم و به ریشه هم می زدیم مثلاً می گفتیم برویم ایدئولوژی آلبانی را بخوانیم و یک لیستی هم درست کرده بودیم که مثلاً از این کارها که آخر سر هیچوقت اجرا نشد، بعد از آن دوران که تمام سؤال ها مطرح شده بود با یک سری از اعضاء سازمان قرار شد که بیائیم یک نشریه دربیآوریم از جمله یکی از اعضاء مرکزیت که آمده بود پاریس آن بود، یک مشاور مرکزیت بود چند نفر دیگر بودند که قرار شد آنجا هم باز اختلاف بود که آقا ما می خواهیم چکار بکنیم که آن هم از هم پاشید تا من دیگه کاملاً در همان دوران که خوب این اتفاقات می افتاد مثل تغییر و تحولات ایدئولوژیکم بیشتر می شد یعنی من دیگه اصلاً به آن دوران نه استالینسم را قبول داشتم نه لنینسم را ولی معتقد بودم مارکسیسم درست است، بهمین دلیل من کاملاً مسیرم عوض شد.

سؤال : حالا در این دوره نسبت به آلبانی هم تجدید نظر کردید.

آقای گنج بخش : بله دیگه، کاملاً، یعنی لنینسم را کاملاً کنار گذاشته بودم ولی معتقد بودم که مثلاً مارکسیست آن دوران هم دیگه به عنوان اندیشه رهائی قبولش نداشتم، می گفتم ولی این مهم ترین نقدی است که به جامعه سرمایه داری شده است، در همان دوران با آشنا شدن با خسرو شاکری کتاب جمعه ها را با همدیگر شروع کردم که یک کتابی بود درباره به اصطلاح مقالات مختلف و در همان دوران من عضو جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران شدم.

سؤال : چه سالی؟

آقای گنج بخش : اینها سال ۶۱ و ۶۲ در آن دوران کاملاً از اندیشه کمونیستی بریده بودم یعنی عضو حقوق بشر شده بودم و با کتاب جمعه همکاری می کردم. سال ۸۴ که به اصطلاح معتقد به جمهوری بودم در ایران، سال ۸۴ که بیانیه ۱۶ آذر درآمد که یک سری توی خارج آمدند یک بیانیه ۷ ماده ای را دادند برای برقراری جمهوری ایران که از نظر فرم می خواهیم مثلاً در دو کلمه بگوئیم بصورت دموکراسی غربی است من با آن هم موافق بودم ولی تا سال ۸۹ عضوشان نشدم به دلیل اینکه فرم تشکیلاتیشان را قبول نداشتم. اینها فرم تشکیلاتیشان می خواستند فرم جبهه ای درست بکنند جمهوریخواهان ملی ایران را، من معتقد بودم باید عضویت فردی باشد در درونش که از سال ۸۹ من عضو جمهوری خواهان ملی ایران شدم. در تابستان آن سال عضو هیئت اجرائیه اش شدم تا اردیبهشت سال گذشته یعنی تا اردیبهشت سال ۶۹ که عضو هیأت اجرائی سازمان بودم اینها حالا در هر موردی اگر می خواهید را به اصطلاح در ۲۶ سال گفتم که اگر یک جایی بنظرتان می رسد.

سؤال : اول خیلی جالب خواهد بود شما این تغییر و تحولی که در برداشتن از کمونیسم به خصوص از الگوهای که در دنیا وجود داشته از زمان لنین ببعد پیدا شد یک کمی بیشتر برای ما بشکافید که چرا این تغییرات پیدا شده، دو، اگر دگرگونی در برداشت شما از انقلاب ایران اتفاق افتاد که تصور من اینکه این دگرگونی هم اتفاق افتاده، آن ناشی از چه عللی بود و به چه ترتیب صورت گرفت.

آقای گنج بخش : من فکر می کنم این دو تا موضوع بهمیدیگر کاملاً وابسته بود، یعنی، سازمان های سیاسی یک ویژگی دارند که از نظر اندیشه ای هم تا حدودی آدم را حبس می کنند، یعنی آدم بیشتر عملگرا است کمتر به اندیشه می پردازد. . . . چون در یک چارچوبی است. بعد از اینکه این سازمان پیکار بهم ریخت این فرصت مناسبی بود که آدم یک کمی سؤال بکند، از خودش. سؤال ها هم، نوع تغییر و تحول هم به اصطلاح مرحله به مرحله و پله به پله بود، مثلاً، اولین سؤالی که پیش آمد در رابطه با استالینیسم بود بدون اینکه لنین زیر سؤال بود، یعنی کاملاً لنین هنوز همان ویژگی خودش را داشت، همان جای خود را توی اندیشه داشت که این انقلاب و لنینیسم درست است، سؤال این بودش که حالا این استالین چه کارها کرد، مثلاً اینکه سؤال هائی که در ذهن ما به وجود آمد آخر این چه جوری است که تمام اعضاء حزب کمونیست، همه کمیته مرکزی حزب بلشویک را تقریباً استالین اعدام کرد، یا این چه بوده که رفته با هیتلر و نشسته

امضاء کرد، تمام آن سؤال است بعد رجوع به ادبیاتی که این ادبیات بیشتر ادبیات تروسکیستی بود و ضد استالین بود، ولی در همانجا خیلی راحت می شد نقد استالین را پیدا کرد. این مثلاً آدم چیز می کرد استالینیسیم رفت، دیگر استالینیسیم نیستیم باز هم گنج، ولی لنین را قبول داریم بعد می رفتیم توی لنین کار می کردیم که لنین چه گفته چکار کرده چکار نکرده، عاقبت می گفتیم بله لنینیسیم هم مثلاً قبول نداریم، تا عاقبت خود انقلاب اکتبر را حالا زیر سؤال می بردیم تا همین پُرسه که بعداً هم ادامه پیدا می کرد تا اینکه مارکسیست را به عنوان تنها اندیشه بشریت رد بکنیم. خوب مارکس هم خوبی هایی داشته بدی هایی داشته، همین سیر تحول خواه ناخواه روی به اصطلاح در برخورد به انقلاب ایران هم بود، نمی گویم این دوتا موضوع از همدیگر مثل رابطه علت و معلولی دارد به آن مفهومی که هرکه این جوری فکر بکند حتماً باید به یک نتیجه گیری هم برسد ولی خواه ناخواه آن نتیجه گیری که الان من بهش معتقدم از این تغییر و تحولات جدا نبود. بیشتر این موضوع آشنا شدن با به اصطلاح یک سری ادبیات دیگر بود ادبیاتی که مسئله تجدد مطرح بود، مسئله حقوق بشر مطرح بود، رفتن روس و نمی دانم تمام آن کسانی که ماها به دلائلی اصلاً نمی خواستیم بخوانیم. آنجا برای من این موضوع مطرح شد که اصلاً انقلاب ایران آیا می توانست یک چیز مثبتی باشد یا نه، من فکر می کنم نه، به این دلیل که اگر آن تغییر و تحولاتی را یا آن نیروهائی که در درون انقلاب شرکت کردند را نگاه بکنیم، بدون تردید باید می فهمیدیم که این انقلاب به یک جای بدی می رسد یعنی هم روحانیت ایران روحانیت به اصطلاح مستبد بود هم چپ ایران مثل چپ مستبد بود هم ملیون ایران نه سازمان داشتند نه برنامه، به همین دلیل اصلاً چیز عجیبی نبوده که از درون یک همچین انقلابی یک همچین چیزی بوجود بیاید. دوم اینکه بنده بعد از یک سیر تحولی رفورمیست شده بودم، یعنی معتقد بودم که می شود جامعه را آرام آرام عوض کرد بهتر است که انقلاب نشود. به همین دلیل فرم انقلابی را زیاد به رسمیت نمی شناختم و خوب خواه ناخواه وقتی نگاه می کردم به انقلاب می گفتم چه خوب بود که می شد به اصطلاح یک سازشی صورت بگیرد در آن دوران و جامعه را به حالت انقلابی نبریم بلکه آرام آرام از طریق رفورمیستی بیارد تغییر بدهیم این به این معنی نبودش که من مثلاً فکر می کردم سلطنت فرم خوبی است، ولی دیگر فهمیده بودم که فرم سلطنت اگر قرار بودش که انتخاب بکنم بین اینکه بصورت رفورمیستی در ایران تغییر و تحول می شد. بصورت انقلابی مسلماً من فرم رفورمیستی را انتخاب می کردم. همه نتایجی هم که انقلاب بار آورده بود خواه ناخواه در این جهت بود، یعنی حتی اگر هم در زمینه اندیشه من این جوری فکر می کردم، خوب ممکن بود یکی بگوید انقلاب شده خیلی اتفاقات خوب هم افتاده تو چرا می گوئی مثلاً انقلاب کلاً چیز بد که نه یعنی چیز حتی الامکان بایست ازش دوری جست، نتایجی که انقلاب

بار آورده بود هم درتائید این نظریه بود خوب انقلاب مناسباتی را در ایران حاکم کرد که بسیار از مناسبات به اصطلاح رژیم گذشته عقب افتاده تر در همه زمینه هاش بود و نتایجش واقعاً می شد گفت فاجعه بار و اسف آور بود.

سؤال : من یک سؤال آخری می خواهم مطرح کنم آقای دکتر گنج بخش و آن اینست که عده ای معتقدند که یکی از عوامل اساسی انقلاب ایران نقشی بود که روشنفکران بازی می کردند در کوبیدن آن رژیم و علاقمند بودن به واژگونیش و این نقش خیلی مهمتر از نقش توده های ناراضی آن دوره بود، آیا شما با این تجزیه و تحلیل موافقت می کنید که نقش اساسی روشنفکران بازی می کردند و آیا اگر این درست است شما خودتان بعنوان یکی از افراد این گروه چه تکلیفی را برای روشنفکران ایران قائلید.

آقای گنج بخش : من فکر می کنم که اگر بگیریم نقش اساسی بله درست است من فکر می کنم چند چیز در انقلاب ایران اساسی بوده، از جمله روشنفکران. وضعیت روشنفکران ایران جدا از وضعیت روشنفکران بین المللی (پایان نوار یک ب)

شروع نوار ۲ آ

مصاحبه با آقای دکتر گنج بخش نوار دوم.

سؤال : آقای گنج بخش بفرمائید.

آقای گنج بخش : بله، سؤالتان را اگر خوب فهمیده باشم این بود که نقش روشنفکران آیا نقش اساسی بوده یا نه من فکر می کنم نقش اساسی داشتند، به دو دلیل این نقش اساسی بود یکی این که نیروهائی که اول توی انقلاب ایران شرکت کردند نیروهای خیلی روشنفکری بودند مثل دانشجویان و اینها شدیداً تحت تأثیر به اصطلاح آن آدم هائی بودند که با رژیم مخالفت صد درصد می کردند. دلیل این موضوع هم همین جور هم که گفتم بیشتر از جوّ بین المللی هم ناشی می شد از یک سری ایده آل هائی ناشی می شد که همه روشنفکران جهان سومی بهش معتقد شده بودند. این ایده آل ها را می شود در دو موضوع مطرح کرد یکی اینکه غرب به اصطلاح کارش به آخر رسیده و رو به اضمحلال است و به همین دلیل بهیچوجه نمی تواند

مدلی قرار بگیرد. دوم اینکه رشد جنبش های رهایی بخش اینقدر زیاد شده که می تواند غرب را سرنگون بکند، از بین ببرد. به عنوان مثال هم اگر بگوئیم در آن دوران ویتنام بود، کامبوج بود، می شود حداقل ۱۵ کشور در آن دوران نام برد که اینها از غرب به شرق متمایل بود، همه این ایده ها و اینکه شاه هم نوکر امریکا است و عامل این دستگاه فاسد است باعث می شد که روشنفکر ایرانی به این موضوع فکر نکنند که اولاً این رژیم چه نکات مثبتی دارد و چه نکات منفی دارد دوم هم اینکه چه چیزی را می خواهد جایگزین این رژیم بکند و دست کم آن چیزی را که می خواهد جایگزین رژیم بکند اگر هم روشن بود، چیزی، یک استبداد دیگر بود یعنی چپ ایران مستبد بود. روحانیت ایران که آن موقع رهبری را گرفته بود مستبد بود و روشنفکرهایی هم که در آنجا فکر می کردند همه با مدل های اگر اسمش را بگذاریم لنینیستی فکر می کردند، جمع شدن این مجموعه باعث می شد که هر تغییر و تحولی که در ایران در آن لحظه اتفاق می افتاد مسلماً به یک استبداد دیگری می رسید، در این زمینه. مگر اینکه نیروی اجتماعی در آن زمان وجود داشت و من این نیروی اجتماعی را در آن دوران نمی بینم که می توانست همچین کاری بکند شاید فقط جنبه ملی ها بودند، ولی رفتاری که این جنبه ملی کرد در آن دوران همه می دانند رفتار واقعاً ناعاقلانه و خودش هم بعد مجبور شد که از این بیاید بیرون. پس اگر بخواهیم مسئولیت روشنفکر رازش نام ببریم، بنظر من مسئولیت بزرگی بود و در نتیجه در این تغییر و تحولاتی که الان دارد توی ایران اتفاق می افتد باید سعی بکند که آن شیوه تفکر گذشته را نقد بکند که بتواند برای تغییر و تحولات بعدی یک راه حلی پیدا بکند که این راه حل دیگر به یک فاجعه بدتر نرسد چون این که ما می بینیم که جمهوری اسلامی بدتر از رژیم شاه بود ولی همیشه باید این را در نظر داشته باشیم از این رژیم جمهوری اسلامی هم بدتر هست و هیچ دلیلی ندارد هم یک تناسب قوایی بوجود نیاید که از این رژیم بدتر نیاید مگر اینکه روشنفکران نقش مهم بازی کنند. مگر اینکه روشنفکرها یک سری معیارها و یک سری اصول جدید که جدید برای جنبش روشنفکری ایران است ولی در تاریخ بشریت جدید نیست، آنها را بیایند از آن خودشان بکنند و بتوانند که شاید یک راه حل به اصطلاح آزادی خواهانه و دموکراتیک برای ایران پیدا بکند.

سوال : خیلی متشکرم آقای گنج بخش از اینکه قبول کردید با ما مصاحبه کنید.

آقای گنج بخش : خیلی ممنون. (پایان نوار ۲ آ)

Foundation for Iranian Studies

Program of Oral History